

به بهانه نقد آقای لاهوتی
بر ترجمه "ابعاد عرفانی اسلام"

ماجرای من و خانم شimmel

دکتر عبدالرحیم گواهی

در شماره قبل در بخش نقد ترجمه نقدی بر ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی از کتاب "ابعاد عرفانی اسلام" نوشته خانم آن ماری شimmel بچاپ رسیده است. آقای گواهی جوابیه‌ای نوشته‌اند که ضمن تشکر از ایشان، متن کامل آن را در زیر می‌آوریم. بخشی از این جوابیه ارتباط مستقیمی با نقد ترجمه ندارد. اما در بخش دیگر آقای گواهی نظر خود را در مورد کل پدیده نقد ترجمه بیان کرده‌اند. در پاسخ به آقای گواهی، آقای کوثری مطلبی نوشته‌اند که متن آن به دنبال می‌آید.

در شماره‌های گذشته ما درباره ضرورت نقد ترجمه در شرایط کنونی مطالب بسیاری نوشته‌ایم. با این حال، با توجه به اهمیت نقد ترجمه برآنیم که نظرات برخی صاحب‌نظران را درباره کم و کیف نقد ترجمه جوینا شویم. امیدواریم حاصل این گفتگو را در آینده تقدیم خوانندگان عزیز کنیم. سردبیر

به نام آنکه جان را فکرت آموخت. دوستان می‌دانند که بنده نه اهل نقد و بررسی آثار دیگران هستم و نه اهل پاسخ دادن به نقد و بررسیهایی که به این چهار تا و نصفی قلمزنیهای ناقابل حقییر می‌شود. دلیل هر دو مورد را هم عرض خواهم کرد. اما پرروزها که با دوست فاضل و اندیشمند جناب آقای رهبانی در همین زمینه‌ها گپی می‌زدیم و ذکر می‌کردم از نقد آقای لاهوتی بر ترجمه اینجانب از ابعاد عرفانی اسلام اثر خانم آن ماری شimmel آلمانی پیش آمد و حقییر به یکی دو نکته، نه پاسخ بدان نقد و نظر و بلکه در اصل کار ترجمه و نقدنویسی و بعضی از مسایل و بلکه باید گفت مصائب - ترجمه کتاب مزبور، اشارتی داشتم. جنابشان فرمودند حیف است شما این مطالب را جایی مکتوب نکنید و دوستان و اهل نظر نخوانند و به اصطلاح در جریان پشت صحنه ترجمه فوق‌الذکر قرار نگیرند. اینک این شما و این تا حدودی تفصیل آنچه در آن جلسه عنوان کردم.

و اما مقدمتاً چند جمله راجع به همان مطلب ابتدای مقاله عرض کنم: روزی یکی از دوستان می‌گفت فلاتی! فلان آقا (که اسم و رسمی در فلسفه در کرده و اهل سخن و قلم است و خلاصه حسایی سری توی سرها دارد) در فلان جا ذکر می‌کرد از ترجمه شما از کتاب شرق‌شناسی ادوارد سعید بمیان آورد

و به مناسبت یکی دو نکته ریز و درشت هم راجع به آن ترجمه گفت، از جمله اینکه چرا در برابر واژه انگلیسی (discourse) معادل فارسی "گفتمان" را که تقریباً جا افتاده است نگذاشته ای و الخ. گفتم: اتفاقاً من هم وقتی ترجمه مقاله‌ای در باب چیستی علم و فلسفه را از ایشان خواندم به دو سه ایراد نسبتاً قابل ملاحظه برخورددم که بعضاً از ایشان بعید می‌نمود. گفت پس چرا جایی نگفتی و یا نوشتی؟ گفتم: اولاً برای اینکه در آن مقاله ده - بیست صفحه‌ای که دو بیست - سیصد سطر و در هر سطر چند نکته ریز و درشت است، و در جمع شاید از هزار واژه و اصطلاح می‌گذشت، وجود دو سه ضعف کوچک و جزئی، که حتی به یک درصد کل مطالب آن مقاله هم نمی‌رسید، اصلاً قابل توجه و تأکید نبود و من بیشتر توجهم روی آن نود و نه و خرده‌ای درصد بقیه بود که بحمدالله خوب ترجمه و بیان شده بود و برای این بنده و جامعه علمی - روشنفکری کشور بسیار قابل مطالعه و بهره‌برداری بود. ثانیاً، مطلب را در جایی می‌نوشتم که چه؟ برای اینکه شهرت علمی ایشان را خراب و شهرت کاذب خویش را آباد کنم؟ برای اینکه نفسم را سیراب و راضی سازم که بله. ببینید آقا! این بنده هستم که کار فلان کس را به صلابه می‌کشم و به زور منقش از دلش چند تا نقص و ایراد بر حق و یا ناحق در می‌آورم که چی؟ برای اینکه مطرح شوم! نخیر، برو این دام بر مرغ دگر نه. همینطوری هم با این نفس اماره بالسوء گرفتاری داریم، چه رسد به اینکه برای آتش حقد و حسد و خودپرستی و نفسانیت و میل به مطرح بودن آن هیزم جدیدی فراهم کنیم و شعله‌هایش را بلندتر سازیم! من اگر قصد اصلاح و تبت تصحیح و تکمیل داشته باشم مطلب را به خود آن آقا می‌گویم تا در چاپهای بعد رفع اشتباه و اصلاح کند و نه نام او بی‌جهت خراب شود و نه نفس من آباد. همین کار را هم قصد دارم بکنم و گذاشته‌ام ایشان را جایی خصوصی بینم و مطلب را دوستانه و درگوشی مطرح کنم. آری، این سر آن چیزی است که در ابتدای مقاله گفتم که بنده اهل نقد و بررسی حاصل کار و زحمت دیگران اعم از تألیف و ترجمه نیست. برای گام نهادن در این وادی، شرط اول قدم آن است که انسان پا روی نفس خودش گذاشته باشد و به اصطلاح بر سر نفس خودش امیر باشد که این بنده نیستم و داعیه‌اش را هم ندارم. تازه مگر همین ترجمه کردن کار ساده‌ای است که کسی همینطوری قلم بدست بگیرد و به ایراد گرفتن و اعتراض بر کار دیگران مشغول شود؟ همه می‌دانیم که در کار ترجمه، علاوه بر علم و اطلاع و فهم و درک، معرفت و بصیرت و ذوق سلیقه و مشرب و حتی عادت هم نفوذ و مداخلیت دارد و همینهاست که کار را مشکل می‌کند. شاید هم از همین بابت است که اهل بصیرت می‌گویند ترجمه کامل نداریم و آنچه هست روایت و برداشتی از آن چیزی است که صاحب اثر خلق کرده است. از قرآن و کتب مقدس که بگذریم، حتی حافظ و مثنوی و شمس و گوته و شکسپیر و هیچ اثر عرفانی، ادبی و شعری بدیع دیگر هم قابل ترجمه کامل نیستند و درک همه لطایف آنها جز با تسلط کامل، و بلکه مادرزادی، به آن زبانها میسر نیست. پس در اینصورت، چه جای ترجمه کامل و بدون عیب و نقص و چه جای ایراد گرفتن بر عمر و زید که چرا در میان دهها هزار انتخاب واژه آن چند تا دانه‌اش را هم مطابق میل و سلیقه ما برنگزیدی؟ بد نیست از همین جا وارد ماجرای بین خود و خانم شimmel شوم تا مقدمه‌ای باشد بر این بحث که چرا باید در این موارد را که قطعاً از یکدهم درصد کل ارجاعات کتاب نیز کمتر می‌باشند پیدا نکردید اصل اثر را طبع و

نشر کردید (هرچند شاید لازم بود این موارد معدود نقص با صراحت بیشتری در پاورقی عنوان می‌شد تا خواننده محترم از قبل بداند که ترجمه بدست داده شده از ابیات مزبور دست دوم است و اصل نیست).

و اما راجع به سایر نکات مطرح شده در نقد آقای لاهوتی، آنها، مثل موارد مشابه در همه نقدهای نسبتاً بیطرف و اصولی، از دو حال خارج نیستند: یکدسته تذکرات صحیح و منطقی هستند که یا مترجم دقت نکرده و متوجه نشده و یا اساساً آن معنا و جهت خاص را نمی‌دانسته و در نظر نداشته و لذا در هر صورت باید ممنون باشد که کسی آن نکات را به وی گوشزد نموده تا در چابهای بعدی اثر اصلاح نموده و در ترجمه‌های بعدی خود از آثار دیگر نیز به کار بندد؛ دسته دیگر هم مطالب و تذکراتی هستند بیشتر از سنخ گزینشی و سلیقه‌ای که هر کس مطابق میل و سلیقه و ذوق خود یکی از آنها را برمی‌گزیند و نوعاً هم چندان با هم تفاوتی ندارند. البته اینها را هم باید دید و شنید و اگر در جایی حقیقتاً وجه رجحانی وجود داشت بی‌هیچ تکبری و عنادی آن را برگزید و استعمال کرد. و اما در بخش پایانی مقاله سخن آخری هم با مترجمین احیاناً جوان و تازه کار و ناقدان قدری پخته و کهنه کار در میان بگذارم. عزیزان جوان و تازه کاری که به هر دلیل اخیراً پا در وادی ترجمه (و تا حدودی هم تألیف) گذاشته‌اند باید بدانند که نقد بازار جهان و از جمله جهان ترجمه این همه نیست و آن طورها هم نیست که ترجمه‌ای آن چنان بد، و مترجمی آن چنان بیسواد، و در مقابلش نقدی آن چنان بی‌نقص و ناقدی به غایت باسواد باشد! به عبارت دیگر، نه نقد شونده چنان در عالم ترجمه لنگ و لوک و نفهم و بیسواد است که ناقد تلویحاً معرفی می‌کند و نه خود ناقد چنان جلالت مآب و عالم و حکیم و فرزانه دهر است که در نقد می‌نماید. این حرفها وقتی روی کاغذ می‌آید و به شائبه حسادت و رقابت و مطرح بودن و خودپرستی می‌آید چنین رنگ و بوهای به خود می‌گیرد و نقد ناب و زلال را دستخوش این تیرگیها و کدورت‌های نفسانی می‌نماید. از همین روست که، چنانکه گفتم، من گروهی می‌شناسم از ادباء و ناقدین که هرگز در این زمینه‌ها دست به قلم نمی‌برند و هر تذکر به‌جا و صوابی که دارند شفاهاً مطرح می‌سازند. آخر اینها خوب می‌دانند، و به یقین بر نفس خود بصیرت دارند، که از آن صدیق نبی بالاتر و والاتر نیستند که با زیان صدق پیامبری در نقد و بررسی آثار مردم دقت فراوان، بلکه وسواس، بخرچ داد که مبدا حاصل کار و زحمت یحتمل چندین و چند ساله ایشان به ثمن بخش ارزیابی و عرضه شود که این از مصادیق بارز ولایت‌بخسوالناس اشیاثم (سوره هود، آیه ۸۵) است و در خانه خدا به مراتب از نیم مقال پتیر و یا ماست کمتر فروختن شنیع تر بحساب می‌آید.

خوانندگان ارجمند احتمالاً بخاطر دارند که در مقدمه خود بر ترجمه ابعاد عرفانی اسلام خانم شیمیل، در سخن از پاره‌ای مشکلات ترجمه آن کتاب، آورده‌ام که بنظر من شاید یکی از دلایلی که چنین کتاب خوبی تاکنون به فارسی ترجمه نشده این باشد که تعداد ارجاعات خانم شیمیل به منابع عربی و فارسی و ترکی و... قرآن و آثار منظوم و منثور فارسی از اندازه بیرون است و غالباً، به جهت دسترسی مشارالیها به کتابخانه عظیم دانشگاه هاروارد و منابع غنی و قدیمی بخش شرق‌شناسی آن کتابخانه، از روی متون و نسخ نسبتاً قدیمی و بعضاً چاپهای سنگی هند و غیره است که گاهی کار تطبیق نسخه‌ها و پیدا کردن بیت

و قطعه مورد نظر ایشان را بسیار مشکل می‌سازد، چندانکه این بنده بحق می‌تواند ادعا کند که کار پیدا کردن چندین هزار آیه و بیت و مطلب مورد استشهاد و استناد ایشان از مجموعه گسترده فرهنگ و معارف اسلامی چندین برابر اصل ترجمه کتاب طول کشید و حقیقتاً وقتگیر بود. در این میان، که گاهی در جستجوی یک بیت چندین نوبت سرتاسر مجموعه آثار مثلاً اقبال لاهوری و یا شیخ محمود شبستری ورق زده می‌شد، معدودی (شاید کمتر از تعداد انگشتان دست) ارجاعات باقی ماندند که بهیچوجه در منابع در دسترس مترجم، از جمله کتابخانه دانشگاه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، کتابخانه ملک، کتابخانه ملی و غیره، یافت نمی‌شدند و یا، به هر دلیلی، این حقیر قادر به یافتن آنها نبود. از این جهت، دست به دامن خود خانم شیمیل شدیم و ضمن نقل ماجرا و شرح اقدامات فراوان، اما بی‌حاصلی که در یافتن آن معدود ارجاعات باقیمانده انجام داده بودیم از حضورشان خواستیم با استعانت از حافظه قوی خویش و با مراجعه به نسخه دستنویس متن که حتماً ارجاعات مورد نظر را به زبان اصلی در برداشت، ما را یاری کنند. مشارالیها، علیرغم سابقه دوستی مختصری که صاحب این قلم از زمان برگزاری کنگره حافظ در یونسکو، در دهه سالهای شصت، با ایشان داشت، ما را به وکیل حقوقی خود ارجاع دادند و ضمن بیان مطالبی دیگر، از باب اشاره، آوردند برای فلان اثر ایشان که در پاریس ترجمه شده چیزی قریب به چندین ده هزار دلار خدمتشان فرستاده‌اند. وقتی مفاد نامه ایشان را با ناباوری خواندیم، از طریق دوست ایرانی مشترکی که با وی حشر و نشر داشت، و حتی در برگزاری مراسمی به افتخار مشارالیها در ایران واسطه‌العقد بود و حساسی مورد قبول و احترامشان می‌نمود، خدمتشان پیغام دادیم که اولاً ما هنوز عضو کنوانسیون بین‌المللی حقوق تألیف و ترجمه نیستیم و لذا آثار ایرانی بدون هیچ مانعی در خارج و متقابلاً هم آثار خارجی در ایران طبع و نشر می‌شوند و زمینه‌ای برای طرح اینگونه حرفها در دادگاه و محکمه نیست! ثانیاً همه حق‌الترجمه این اثر وقتی که بعد از ماهها از چاپ خارج شود، برای سالها کار و دوندگی - به ارز آزاد - چیزی در حدود هفتصد - هشتصد دلار خواهد بود که به هر حساسی که بفرمایید می‌ریزم! ثالثاً، این چه نحوه برخورد یک زن مؤمنه و عارفه است که به عوض تشویق و دستگیری در این اقدام خیرخواهانه فرهنگی چنین توی ذوقمان می‌زنید که با وکیل من صحبت کنید که چی؟ که حق‌البوق مؤلف فراموش نشود! این چه نحوه نگرش مادی و بیروح به مسأله است؟ شما که عمری را در کشورهای اسلامی بسر برده‌اید و با خلقیات و سخاوتمندی ما شرقیها و مسلمانان آشناید! خلاصه در دستران ندهم، از ما اصرار و از مشارالیها انکار که، نخیر، مرغ یک پا دارد و شما باید با وکیل من تماس بگیرید و قس علیهذا، که بالاخره عطایش را به لغایش بخشیدیم و دوباره شروع کردیم همه آن منابع و مراجع را به امید یافتن آن معدود موارد گشتن. چندتایی پیدا شدند و دوسه‌تایی هم باقی ماندند که یکی از آنها همین شعر شاه شرف بوعلی قلندر (به نقل از ارمغان پاک شیخ محمداکرام) بود که اینجانب، پس از قطع امید کامل از یافتن اصل فارسی آن، ترجمه قریب به مضمونی از صورت انگلیسی آن بدست دادم تا به مصداق مالایدرک کله، لایترک کله به هر حال چیزی باشد تا مضموناً هم که شده خواننده محترم دریابد سخن از چیست و مطلب چه بوده، هرچند که همه می‌دانند ترجمه هیچ شعر عرفانی نابی (اعم از فارسی، انگلیسی، عربی و غیره) وقتی

دوبار انجام شود، بهیچوجه به صورت اولیه خود نزدیک نخواهد بود و حداکثر چیزی که بدست خواهد داد همان معنای قریب به مضمون مطلب خواهد بود. (همین شعری که مستمسک انتقاد تند آقای لاهوتی قرار گرفته و عنوان نقد ایشان را به خود اختصاص داده است.)

با این مقدمات، فکر می‌کنم اگر کسی دوباره ترجمه آن اثر را بخواند و چندین و چند صد و بلکه هزاران ارجاع بدست داده شده را به صورت درست و اصلی آنها بخواند و لذت ببرد، انصافاً دوسه مورد یافت نشده را بر مترجم خواهد بخشید و یقیناً رأی نخواهد داد که چرا وقتی می‌گفت و ما اُبرئى نفسى ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربي (سوره یوسف ۱۲، آیه ۵۳). تازه عزیزان از من بشنوید که نقد کردن مثل این است که انسان ذره بینی بردارد و بخواند در یک ساختمان کم و بیش عظیمی که کسی بنا کرده چند ذره عیب و ایراد پیدا کنند؟ اساساً مگر می‌شود که ساختمانی با عظمت بنا کرد و در آن ذره‌ای عیب و اشکال راه نداد؟ در مقدمه مقاله گفتم فردی که احتمال اقسام بنده و آقای لاهوتی و شاید اصلاً کسی جز خودش را اهل فکر و صاحب قلم و زبان دان نداند وقتی با بعضی از دوستان نگاه می‌کردیم در یک ترجمه چند صفحه‌ای اش دوسه تا ایراد درشت و چشمگیر بود که قاعدتاً جای هیچ توجیه و تأویلی ندارد. طبیعتاً وقتی شما یک صفحه را فی‌المثل در عرض نیم ساعت و یا یک ساعت ترجمه می‌کنید، اما کسی چند ساعت وقت می‌گذارد تا از یک سطر و بلکه گاهی حتی یک کلمه‌اش ایراد بگیرد، مطمئناً چیزی پیدا خواهد کرد که اگر بر نفس خویش مسلط نبود داد و هوار راه بیندازد که خلق الله، چه نشسته‌اید برخیزید که "مارگیری ازدها آورده است" و حداقل اینکه برای نقد و بررسی خود دستمزدی دریافت کند تا شرافتمندانه امرار معاش کند! شما جوانان طلبه و دانشجوی تازه‌قدم در راه گذاشته، از این هیاهوها ترسید و کار خود را بکنید و بدانید که خداوند یار و مددکار شما است و ملت عزیز و بزرگ ایران اسلامی نیز قدردان زحمات و تلاشهای طاقت‌فرسای شما. فقط تبت را الهی کنید و قصد خدمت به این آب و خاک و مردم خوب را داشته باشید تا خداوند متان نیز همواره یار و بلکه به تعبیر زیبای قرآن مدافع و پشتیبان شما باشد که فرموده: "الله يدافع عن الذين آمنوا" و از خدای بزرگ راستگوتر نیست.

خدمت برادران عزیز ناقد که بعضاً به مناسبت حرفه و شغل و یا به اقتضای روزگار طوعاً او کرهاً راه نقد و بررسی آثار دیگران را در پیش گرفته‌اند نیز در مقام یک برادر کوچکتر جسارتاً عرض می‌کنم که برادران، در قلمزنیهای خود بشدت نه تنها مواظب احترام و آبروی دیگران، بلکه نگران دسترنج و حاصل زحمات آنها باشید تا مبدا به بهانه نقد، ناخودآگاه به تخفیف و تحقیر دیگران و بزرگ کردن خود بپردازید که کاری زیانبارتر از این زشتکاری، و خوب پنداشتن آن، در دنیا و آخرت نیست: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً، الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (سوره كهف ۱۸، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴).

والی الله عاقبة الامور

تهران - بهمن ماه هفتاد و شش

پاسخ آقای کوثری

از نامه آقای دکتر گواهی چنین برمی آید که ایشان بنا بر تفکر دیرینه‌ای که یکی از موانع اصلی در راه نقد و بررسی افکار و آثار در این مرز و بوم بوده، هنوز بر این گمانند که (۱) نقد نوشته یا ترجمه، خرده‌گیری یا حتی "اسائه ادب" به "شخص" یا "شخصیت" نویسنده یا مترجم است، (۲) نقد نوشته یا ترجمه و برشمردن خطاها یا کاستیهای آن به معنای بی‌ارزش شمردن کل آن کار و در نتیجه ناچیز جلوه دادن تلاشهای نویسنده یا مترجم است، و (۳) اگر کسی نوشته دیگری را نقد می‌کند، تلویحاً بدین معنی است که خود را فاضل‌تر و شایسته‌تر از او می‌داند و کار خود را بری از هر لغزش و خطا می‌پندارد. از این روست که ایشان نقد را چیزی در شمار "شوخی مردمان پیش چشم ایشان آوردن" می‌پندارند و برشمردن خطای ترجمه دیگران را کاری خلاف تقوای مرد مؤمن اهل علم می‌دانند. باری، به گمان ما، راه حل ایشان که اگر خطایی یا خطاهایی در نوشته کسی دیدند آن را در خلوتی که حتی باد صبا نباشد با شخص او در میان می‌گذارند، شاید در قرون گذشته که از یک کتاب، چند نسخه‌ای در شهری تهیه می‌شد و چند تن از ارباب معرفت آن را می‌خواندند و به سبب آشنایی نزدیک با نویسنده در خلوتی خالی از اغیار لغزشها را به او گوشزد می‌کردند، کارساز می‌بود. اما امروز که کتاب در تیراژ هزاران و دهها هزاران چاپ می‌شود و خوانندگانی از هر قشر اجتماعی - و نه الزاماً مشتی خواص - صدها و هزارها تومان برای کتابی می‌پردازند، آن روش شاید زیاد مؤثر نباشد. به سخن دیگر، امروز چندان که مخاطبان اهل قلم به یمن صنعت چاپ چندین برابر شده‌اند، خطاهای ایشان نیز اثراتی بس گسترده‌تر می‌یابد. از این روست که نقد آثار و افکار نیز در سطحی وسیع صورت می‌پذیرد. وگرنه آن خواننده‌ای که هیچ آشنایی با شخص مترجم یا نویسنده ندارد، اگر کتابی سراپا لغزش و گاه بکلی نامفهوم به دستش برسد، باید به کدام ملجأ یا مرجع شکایت برد و دست کم این را بگوید که این کتاب نتوانسته وظیفه خود را در رساندن حرف نویسنده اصلی به تمامی به انجام رساند. شاید کسانی بگویند که نقد ترجمه به این صورت که گاه کار به مقابله خط به خط نوشته‌ای می‌کشد، در غرب چندان مرسوم نیست. این حرف درستی است. ای کاش ما هم در زمینه ترجمه به جایی و به مرحله‌ای از مسئولیت‌پذیری می‌رسیدیم که همه ترجمه‌ها با این‌گونه بررسیها معرفی و حتی ستایش می‌شد. اما چند نمونه از ترجمه‌های نقد شده در شماره‌های پیشین مترجم نشان می‌دهد که ما هنوز تا آن مرحله بسی راه ناپیموده داریم. ما در این نکته با آقای دکتر گواهی هم آواییم که وجود چند خطا هرچند فاحش در یک کتاب دشوار و پر حجم را نباید با بوق و کرنا بر سر بازار جار زد. چرا که ما - خاصه شخص من که این سطور را می‌نویسم - از دشواری کار ترجمه و مصائب مترجم نیک آگاهییم و می‌دانیم که ترجمه یک کتاب چه دله‌ها، چه جستجوها و چه خستگی‌هایی به همراه دارد. نقدهایی که تاکنون در مترجم به چاپ رسیده شاهدهی است بر این که ما در عین دفاع از مترجمان و ارزش نهادن بر کار دشوار ایشان، دفاع از خوانندگان را نیز ضروری می‌شماریم. ما تاکنون نقدهایی از ترجمه‌هایی را منتشر کرده‌ایم که کار آنها از چند لغزش

گذشته و اصل اثر را آسیبی جدی رسانده، اما در همین نقدها هم همواره تلاشمان این بوده که هر اشاره ناسزاوار به شخص مترجم یا اشارت تمسخرآمیز یا اهانت‌آمیز به کار او را - اگر در نوشته‌ای بوده - با اجازه نویسنده حذف کنیم. همچنین از چاپ نقدهایی که بوی انگیزه‌های ناپسند فردی از آن می‌شنیدیم پوزش خواسته‌ایم.

باری به گمان ما نقد به معنای امروزی در این جامعه هنوز بنیاد استواری نیافته. بدیهی است که آموختن شیوه درست نقد زمان و توان بسیار می‌طلبد، اما در هر حال باید کار را از جایی آغاز کرد. ما بر این باوریم که نقد ترجمه، خاصه در این آشفته‌بازاری که سبب بی‌اعتباری کار مترجمان شده است، ضرورتی انکارناپذیر دارد و این را نیز می‌گوییم که ما کار خود را صرفاً به ترجمه‌های نادرست و نارسا محدود نمی‌دانیم و در گذشته نقدهایی در معرفی و تحلیل ترجمه‌های پرارزش و ماندگار نیز داشته‌ایم.